



## بحثی در ارتباط بین حوزه اخلاق و کارکردهای شناختی ذهن انسان

منوچهر ذاکر<sup>۱</sup>

### چکیده:

یکی از مسائل اصلی در فلسفه اخلاق، پرسش از وسعت و شدت دترمینیسم در بروز رفتارهای اخلاقی و غیراخلاقی در انسانها می باشد. مطالعه دترمینیسم در حوزه ارزشهای اخلاقی چه برای تفکری که به آزادی در حوزه عمل و گزینش امر اخلاقی معتقد است و چه تفکری که نقش دترمینانها را در اخلاق بسیار تعیین کننده میداند، حائز اهمیت است. در بحث دترمینیسم نیز یکی از موضوعات اصلی دترمینیسم روان شناختی و بیولوژیک است. در این سخنرانی نخست به مطالعه برخی کارکردهای ذهنی انسان که جنبه شناختی یا cognitive دارند می پردازیم. بدین منظور ما نخست کارکردهای یونگی روان انسان ( Jungian psychic functions) را مد نظر قرار می دهیم. سپس رابطه بین این کارکردهای ذهنی و حوزه اخلاق را مطالعه میکنیم. استفاده از این کارکردهای یونگی منجر به شکل گیری تعدادی نظریه نوع شناسی شخصیت شده است. در حوزه فضایل اخلاقی به طور مشخص ما موضوع وفاداری را مورد مطالعه و بررسی بر حسب کارکردهای یونگی قرار میدهیم که یکی از موضوعات اصلی این مقاله است. نشان خواهیم داد که فضیلت وفاداری از طریق مقوله خاطره به ویژگیها و پتانسیلهای ذهنی مغز انسان گره می خورد. ارتباط مابین ویژگیهای ذهن انسان و حوزه اخلاق از یک نظر صورت تکامل یافته نظریه خلق و خو (theory temperament) است. در تاریخ اندیشه برخی از متفکرین که از نظریه های خلق و خو بهره برده اند، استفاده از آنها را به حوزه خصوصیتهای اخلاقی توسعه داده اند. بعنوان مثال ابن سینا از نظریه باستانی عناصر اربعه و کانت از نظریه چهار خلق و خوی یونان باستان استفاده کرده اند. تفاوت خط مشیهای قدیمی و کلاسیک با آنچه در این سخنرانی مطرح میشود تفاوت بین یک نظریه خلق و خو با نظریه های نوع شناسی و طبقه بندی شخصیت است. علاوه بر آن گذر از خلق و خوهای اخلاقی به حوزه ارزشها و فضیلتهای اخلاقی در متنی روانشناسانه ترسیم خواهد شد که هم جنبه تحلیلی داشته و هم قابل مطالعه بالینی یا کلینیکال هستند.

<sup>۱</sup> دانشیار دانشگاه تحصیلات تکمیلی علوم پایه زنجان



## ۱- مقدمه ای بر کارکردهای یونگی ذهن

در این بخش به معرفی چهار نوع کارکرد یا قوه (function) برای ذهن بشر می پردازیم که آنها را کارکردهای یونگی ذهن می نامیم. کارل گوستاو یونگ ( Carl Gostav Jung: 1875 – 1961 ) این کارکردهای ذهنی- روانی را در کتاب جامعی با نام Psychological Types (مرجع [۱]) معرفی کرده است. این چهار کارکرد که بعداً آنها را شرح خواهیم داد عبارتند از: کارکرد منش، کارکرد دریافتی، کارکرد سنجش و کارکرد مربوط به نحوه زیست. کارکرد اخیر یعنی کارکرد چهارم به صراحت در نظریه یونگ مطرح نشده است بلکه مورد توجه و استفاده دو تن از روانشناسان مکتب یونگ به اسامی بریجز و مایرز قرار گرفته و به نظریه یونگ اضافه شده است. با این وجود ما آنرا جزو کارکردهای یونگی به شمار می آوریم. اکنون به شرح این کارکردهای ذهنی می پردازیم.

۱- کارکرد منش (attitude function) که نشان از درونگرایی و برونگرایی شخص میدهد و بترتیب آنها را با نمادهای I و E نشان میدهیم. این دو اصطلاح در کلمات عامه مردم مورد استعمال قرار می گیرد و درک کم و بیش درستی از آن بعمل می آید. در زیر به طور مختصر به شرح فنی این مفاهیم می پردازیم. برای یک ذهن درونگرا جهان پیرامون عمدتاً به صورت ذهنی و بوسیله ابژه های ذهنی و در حالت برونگرایی به صورت عینی برساخته میشود. بدین معنی که درونگرا یک نسخه ذهنی از دنیای ابژه های اطراف خود را در ذهن خود می سازد. سمت و سوی انرژی روانی برای یک درونگرا به طرف درون ذهن جریان دارد. بدین شکل که این انرژی از ابژه عودت داده شده و در ذهن متمرکز شود. در حالیکه برای یک برونگرا این انرژی روی خود ابژه ها و خارج از ذهن تمرکز می یابد. شخص درونگرا از درجه بالای برانگیختگی ذهنی و روانی یعنی واکنش به محیط و محرک ها، برخوردار است. در حالیکه برانگیختگی در برونگرایی در سطح پائین تری قرار دارد. به سبب بالا بودن این حد در درونگرا، شخص جهت ایجاد تعادل در روان خود نیازمند کاهش تعامل خود با ابژه های عینی است که این امر خود را در عرصه اجتماعی به شکل متعارف فردی که بیشتر در خود فرو رفته نشان می دهد.

۲- کارکرد دریافتی (perception functions): این کارکرد از دو حالت N و S تشکیل شده است. نوع N نشانگر intuition و نوع S نشانگر Sensation است. ذهن انسان در مواجهه با محیط پیرامون خود یا دنیای ابژه ها رابطه شناختی برقرار میکند و از طریق این ارتباط دنیای پیرامون خود را می شناسد. بعبارت بهتر دنیای ابژه های خاص خود را برمی سازد. کارکرد دریافتی نشانگر اینست که ذهن چه نوع اطلاعاتی را از محیط خود دریافت میکند و نوع تعامل ذهن با محیط را نشان میدهد. در حالت Sensation این دریافت محدود به حواس ۵ گانه و ملموس انسان و واقعیات و تجربیات حسانی و مستقیم است. یک شی یا یک رویداد آن معنی را میدهد که واقعا هست نه بیشتر و نه کمتر. در حالت intuition در کنار حواس از تخیلات و تصویرسازی ذهنی استفاده می شود. به تلویحات، کنایه ها، جهان ممکنات و آینده محتمل توجه خاصی میشود. در اینجا مسئله اینست که یک شی یا رویداد ورای واقعیت خود چه معنایی میتواند داشته باشد و چه معنایی برایش میسر است.



اکنون که اطلاعات دریافت شد و دنیایی از ابژه‌ها و روابط بین آنها در ذهن انسان شکل گرفت نوبت آنست که این اطلاعات ارزیابی و مورد سنجش قرار گیرند تا در صورت نیاز تصمیم‌گیری و یا ارزش‌دواری (value judgment) در مورد آنها بعمل آید. قوه سنجش نشانگر این موضوع است.

۳- قوه سنجش (judgment function) از دو قوه T و F تشکیل شده است. قوه T نشانگر Thinking است. در این حالت ذهن انسان از روابط و استنتاجات منطقی بهره می‌برد. لذا اطلاعات بدست آمده را به صورت مجرد و شی‌انگارانه تجزیه و تحلیل می‌کند. حاصل کار یک رابطه سرد و انتزاعی با محیط پیرامون هست. وقتی قوه T از تسلط بیشتری نسبت به F در مغز انسان برخوردار می‌شود، ذهن تبدیل به ذهنی شناسا یا یک سوژه می‌گردد و در نتیجه فاصله‌ای معرفت‌شناختی مابین ذهن و هر نوع ابژه از جمله انسانهای دیگر پدید می‌آید. قوه F نشانگر Feeling است. در این حالت رابطه ذهن با ابژه‌ها یک رابطه همدلانه و سمپاتیک است و آنها را به صورت ابژه‌های زنده مد نظر قراردادده و علت وجودی یک شی و یا علت یک رویداد مورد درک قرار گرفته و از درون موضوع تفسیر می‌شود. در اینجا به ارزش‌های انسانی اولویت بیشتری نسبت به ارزش‌های صوری و منطقی داده می‌شود.

بریز و مایرز برحسب اینکه یک شخص اولویت را به قوه‌های دریافتی می‌دهد یا قوه‌های قضاوتی، چهارمین کارکرد را به نظریه یونگ اضافه کرده‌اند. آنها از این کارکرد تحت عنوان کارکرد نحوه زیست نام برده‌اند.

۴- کارکرد نوع J در مقابل نوع P. منظور از ایندو به ترتیب Judgment و Perception است. یک شخص با شاخصه J نسبت به درستی یا نادرستی و یا نسبت به بجا بودن و نابجا بودن مسائل حساس است و متمایل است به اینکه امورات را مورد سنجش و نقد قرار داده و قضاوت کند و دیر یا زود فرایند شناخت به آخر رسیده و سنجش به انجام می‌رسد. ذهن نوع J مجهز به یک خط کش مدرج جهت سنجش و قضاوت حالات امور و رفتار خود و دیگران است. در مقابل برای نوع P فرایند تصمیم‌گیری باز بوده و به تاخیر می‌افتد. یعنی در این حالت کارکرد دریافتی ذهن نسبت به کارکرد سنجش غلبه بیشتری دارد. به زعم نگارنده، بریز و مایرز و سایر افرادی که از شاخصه‌های J و P در شخصیت‌شناسی استفاده کرده‌اند از این واقعیت غافل مانده‌اند که فرد نوع J در ساختار ذهن و روان خود یک نظم تشکیل می‌دهد. منظور از نظم در اینجا به معنی سر جای خود بودن و سروقت یا در زمان مناسب خود بودن است. علی‌الخصوص J دارای ذهنی مجهز به ساختار زمانی و فضایی منظم است به شرط آنکه نظم به صورتی که گفته شد تعبیر شود. در حالت TJ این نظم خود را به صورت نظامی ساختارمند، سیستمیک و منطقی و در حالت FJ خود را به صورت نظامی اخلاقی نمایان می‌سازد. اضافه می‌کنیم که IFJ از ذهن بسیار جذاب برخوردار است و EFJ از رفتار و تاثیر اجتماعی بسیار مفیدی برخوردار است.

این بخش را با ذکر مطلب زیر به پایان می‌بریم. اگر این چهار کارکرد را به صورت چهار کد دوحالتی بشمار آوریم برای هر شخص بسته به اینکه ذهن وی اولویت کارکردی را در هر کدام از چهار کارکرد فوق به کدامیک از دو کد متناظر با آن کارکرد می‌دهد، یک وجه مشخصه و شاخصه شخصیتی برای فرد مذکور



بدست می‌آید که متشکل از چهار کد است. این نوع شخصیت شناسی جهت انواع مشاوره‌ها در کلینیکهای روان درمانی و مشاوره ای مورد استفاده قرار می‌گیرد. از طرف دیگر هرکدام از این تیپهای شخصیتی دارای خلق و خوها و رفتارهای شناخته شده ای هستند که از طریق مشاهدات اجتماعی و مطالعات موردی دراز مدت، بدست آمده است. کارکردهای یونگی از آنجائیکه جنبه دریافت و پردازش اطلاعات دارند کارکردهای شناختی به شمار میروند. این کارکردها و تمایز و تفکیک کارکردی آنها در افراد مختلف از طریق مطالعات مغز شناسی قابل شناسایی و بررسی هستند.

## ۲- ورود به بحث وفاداری

ارتباطات انسانی و اجتماعی و تشکلهای اجتماعی و سیاسی کم و بیش نیازمند وفاداری افراد و توده ها هستند. از قبیل وفاداری به آرمان و ارکان یک حزب یا تشکل، وفاداری به یک حکومت و یا پادشاهی و یا پرچم یک سرزمین، وفاداری در زندگی زناشویی و ارتباطات عاطفی و غیره. بنابراین موضوع وفاداری همواره مورد توجه عامه مردم بوده و در محاورات مورد استفاده قرار گرفته است. وفاداری به عنوان فضیلتی عاطفی از مضامین متداول ادبیات اعم از شعر، غزل و رمان در ادبیات همه کشورها بوده است. ولی بجز چند مورد بسیار اندک فقط در چند دهه اخیر است که مورد تامل و تفکر قرار گرفته و وارد گفتمان فلسفی شده است. از این چند مورد بسیار اندک هم احتمالاً تنها بتوان به طور مشخص به میشل مونتینی ( ۱۵۹۲ - ۱۵۳۳ Michel de Montaigne) استناد کرد که معتقد است وفاداری مبنای واقعی هویت شخصی است. « مبنای هستی من و هویت من صرفاً اخلاقی است. این مینا در وفاداری به عهدی که با خودم بستم قرار دارد ... پاره ای از گذشته را به عنوان مال خودم برای خودم به حساب می آورم، زیرا می خواهم در آینده تعهد زمان حال را به مثابه اینکه همیشه مال من است باز شناسم » ( نقل از کتاب فضیلت های بزرگ، آندره کنت - اسپونویل، فصل وفاداری). بررسیهای بیشتر وفاداری در گفتمان فلسفی، در کتاب ولادیمیر یانکلویچ (Vladimir Jankélévitch: 1903 - 1985) تحت عنوان « رساله ای در باب فضیلت ها » (Traite des Vertus) بعمل آمده است. برای یک تحلیل مفید از این موضوع خواننده را به کتاب درخشان « رساله ای کوچک در باب فضیلت های بزرگ » نوشته آندره کنت- اسپونویل ( André Comte-Sponville- ۱۹۵۲) با ترجمه مرتضی کلانتریان ارجاع می دهیم (مرجع [۳]). تمامی این آثار نشان می دهند بحث وفاداری از قلمرو اخلاق بعنوان فضیلت فراتر نرفته است. ولی در این نوشته سعی میکنیم نشان دهیم وفاداری قابل تحلیل شناختی (cognitive) از طریق کارکردهای شناختی ذهنی و روانی ذهن بشر است و ما برای این منظور از کارکردهای یونگی ذهن که قبلاً توصیفاتشان آمد استفاده میکنیم. ما استفاده از این کارکردها را نه تنها برای شخصیت شناسی بلکه برای حوزه نوع شناسی تفکر، گسترش میدهم. از آنجائیکه وفاداری ارتباط محکمی با مفهوم خاطره دارد لازم است نخست وارد بحث خاطره شویم. برای منظور اخیر هم نیازمند نظریه ای در باب زمان هستیم. همانطور که اشاره شد رویکرد ما به زمان و خاطره ماهیت شناختی دارد و بوسیله کارکردهای یونگی قابل تفسیر می باشد.



## ۳- زمان و خاطره

مسئله زمان یکی از پرمناقشه ترین و جذاب ترین مسائل در تاریخ اندیشه بشر می باشد. مطالعه در باب زمان انسان را با حوزه های متنوعی چون فلسفه، الهیات، روانشناسی، فیزیک و عصب شناسی مرتبط می سازد. بعضی ها بر این باورند که زمان موضوعی است که فقط در حوزه فیزیک بایستی بررسی شود (مرجع [۲]). بعضی دیگر از تبدیل شدن زمان به بعد چهارم و فرایند مکان گونه شدن یا مختصاتی شدن زمان انتقاد کرده اند. آنچه مسلم است اینست که زمان هم واجد بعد ذهنی، تاریخی و فرهنگی است و هم دارای بعد کمی، تجربی و مستقل از ذهن بشر است. در این نوشته نیز ما مفهومی از زمان را معرفی می کنیم که کیفی بوده و ماهیت تاریخی و نیز ماهیت روانشناختی دارد. ارتباط زمان با ذهن و آگاهی انسان مقوله بسیار جالبی است که پرداختن بدان در این لحظه ما را از اهداف این نوشته دور میکند. اگرچه برخی از مقولات زمانی مانند احساس گذشت زمان، کشش یا مد زمانی و تشخیص گذشته از آینده که در آگاهی انسان صورت می گیرد در تمام انسانها با ذهن سالم یکسان است ولی وقتی وارد جنبه روانشناختی، تاریخی و پارادایم آگوستینی زمان که بعدا شرح خواهیم داد می شویم وضعیت فرق میکند یعنی کیفیت و نحوه اعمال این نوع از مقولات زمانی و نوع پردازش آنها در انسانهای مختلف متمایز شده و از هم فرق میکند. جهت ورود به بحث، زمان حال را مورد مذاقه قرار میدهیم. بدین منظور دو وضعیت اکستریم از زمان حال را نشان میدهیم که ذهن انسان میتواند تصور، دریافت و باز تولید کند. در یک سر از این طیف، زمان حالی قرار دارد که به زمان حال صرفا به صورت لحظه یا دم (moment) نگاه میکند به عبارت دقیق تر بیشتر از آن، برای زمان حال متصور نیست. به عنوان مثالی از این نوع تلقی از زمان، به چند بیت از عمر خیام نیشابوری توجه می کنیم:

ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم      وین یک دم عمر را غنیمت شمیریم  
و یا  
از دی که گذشت هیچ ازو یاد مکن      فردا که نیامدست فریاد مکن  
بر نامده و گذشته بنیاد مکن      حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

مفهومی از زمان حال که از اشعار عمر خیام بدست می آید هیچ تعهدی به زمان گذشته و به قول ها یا آرزوها و انتظارات بعمل آمده در گذشته ندارد لذا پیوندی با زمان آینده ندارد. تجربه یا کنشی که در چنین زمان حالی انجام می گیرد آستن هیچ وعده و وعیدی نیست و طرح یا انتظاری را برای آینده رقم نمیزند. این زمان حال متشکل است از زنجیره ای از لحظاتی که حس میشوند و به شکل منطقی به هم پیوسته اند. این زمان حال موجد خاطره که بعدا دقیق تر تعریف خواهیم کرد نمی شود. از رویدادهای گذشته فقط محفوظات ذهنی و به شکل حافظه بر جای میماند. تجربه یا کنشی که در چنین زمان حالی صورت می گیرد «اینجا و اکنونی» است و به تبع آن اشخاصی که زمان را بدین نحوه دریافت میکنند اشخاص «اینجا و اکنونی» هستند که نمونه ای از آنرا در اشعار خیام میتوان یافت. در طرف دیگر طیف با نوعی از زمان حال



مواجه هستیم که میعادگاه زمان گذشته و زمان آینده است. کنشی که در این زمان حال انجام میشود از طریق ایجاد انتظار و افکنش طرح برای انجام این انتظارات و وعده های بعمل آمده ، خود را به زمان آینده گره میزنند. چنین زمان حالی از طریق توجه به خاطرات گذشته و وفاداری به آنها خود را به گذشته گره میزنند. بدینسان گذشته و آینده در زمان حال و در تجربیات و کنشهای زمان حال، حی و حاضر هستند. دیالکتیکی بین خاطرات گذشته و انتظارات آینده پدید می آید که نقطه تلاقی آنها زمان حال را شکل میدهد. گذر زمان چیزی نیست جز این رابطه دیالکتیکی بین خاطره و انتظار. تجربه ای که در چنین زمان حالی انجام میشود هم موجد خاطره است و هم دغدغه آینده را دارد. بدین ترتیب تحت این پروسه زمان حال تبدیل به گذشته و زمان آینده به حال تبدیل میشود که حاصل آن گذشت زمان است. از آنجائیکه زمان شکل خطی به خود نمیگیرد پیکان زمانی هم وجود ندارد. بنابراین زمان حال را نمیتوان با یک نقطه روی پیکان زمان نشان داد بلکه تا مدت زمانی که قدرت انجام یک کنش قبل از بوقوع پیوستن هر کنش دیگر وجود دارد زمان حال نیز ساری و جاریست. هرگونه نظریه و فرضیه در باب زمان که گذشته و آینده را در زمان حال گرد آورده و آنها را به صورتی که در سطور فوق بیان شد تلقی کند را در پارادایم آگوستینی به شمار می آوریم. سنت آگوستین اندیشمند دینی سده چهارم و پنجم میلادی اولین بار بعد روانشناختی زمان را خاطر نشان کرد. البته آگوستین بین حافظه و خاطره تمایزی قائل نشد. در این نوشته تفاوت و وجه تمایز ایندو مقوله مشخص می شود. وی همچنین در تاملاتش روی زمان به نقش تاریخ پرداخته است. بحث زمان تاریخی که مورد توجه اندیشمند و مورخ آلمانی راینهارد کوزلک ( Reinhardt Koselleck: 1923 - 2006 ) قرار گرفته و نیز تعابیر زمانی که توسط برخی از فیلسوفان الهی و بطور عمدتاً ولفهارت پانبرگ ( Wolfhart Pannenberg: 1928 - ) بعمل آمده است را میتوان در پارادایم آگوستینی جای داد (مرجع [۴]). برعکس یک شخص اینجا و اکنونی که از لحظه ها و فرصت ها میتواند بخوبی و بموقع استفاده کند، شخص غوطه ور در زمان حاصل از خاطره و انتظار، ممکن است نتواند از فرصتهای لحظه ای بخوبی و سر وقت استفاده کند. چرا که تجربیات و کنشهای وی در چارچوبی از زمان که به وسعت تجربیدن جهان ممکنات و احتمالات است غوطه ور است.

#### ۴- خاطره و وفاداری

دو نفر الف و ب را در نظر بگیرید که نوع زمان درک شده توسط شخص الف از نوع اینجا و اکنونی یا زمان خیامی (اگر اجازه داشته باشیم از این اصطلاح استفاده کنیم) است و نوع زمان درک شده توسط شخص ب، زمان حاصل از خاطره و انتظار باشد که این نوع زمان در سطور فوق توضیح داده شد. اکنون اجازه دهید موضوع نیروگذاری عاطفی یا کاتکسیس (catexis) را در هر دو مورد با هم مقایسه کنیم. در مورد الف به تبع دریافت وی از زمان، عاطفه و عشقش نیز اینجا و اکنونی خواهد بود. یعنی اثر عشق و تعلق و احساس عاطفی محدود به تجربه حسی و ملموس بوده و خاصیت اینجا بودگی (hearness) و اکنونیت (nowness) در ذات این تجربه عاطفی نهفته است. این یک نقطه ضعف بالقوه برای افراد نوع الف در روابط عاطفی به شمار می آید که مخصوصاً جهت استحکام و ماندگاری رابطه عاشقانه بایستی بنحوی



برطرف و خنثی شود یعنی از طریق پروراندن سازوکار های مناسب در ابرمن یا *superego* شخص مذکور. بالعکس در شخص ب، کاتکسیس و تعلق خاطر و عاطفه به سوی ابژه عشق از ماندگاری طولانیتری برخوردار است و حتی اگر دسترسی از طریق حواس به موضوع امکانپذیر نباشد این علاقه و گرایش عاطفی میتواند از طریق تصاویر ذهنی مملو از ذخایر انرژی روانی، در درازمدت برقرار مانده و حتی تشدید شود. اکنون میتوانیم مفهوم خاطره را به صورتی دقیق تر تعریف کنیم. خاطره نخست دارای یک بعد زمانی است که از قول ها، وعده ها و برنامه ها حاصل میشود. چنین خاطره ای هم و غمی برای این انتظارات دارد و نسبت به آنها وفادار است. خاطره واجد بعد دیگری است که یک بعد غیر زمانی و در واقع بعدی در عمق است. از مشخصات اصلی این بعد وجه معنایی / استلزامی (*implicative*) و نیز وجه روانشناختی آن است. تجربه ای را در نظر بگیرید متشکل از روابطی صمیمانه و عاطفی مابین دو نفر که در اثر آن مهر و محبتی بین آندو شکل میگیرد. بروز این کیفیت عاطفی تعهدی را برای طرفین ایجاد میکند. این تعهد ناشی از معنای این تجربه و جنبه استلزامی آنست. علی الخصوص که در اینجا جنبه کتکتیک تجربه هم وجود دارد. بدینسان خاطره حاصل از این نوع تجربه واجد بعدی استلزامی و کتکتیک میگردد که غیر زمانی است و ما از آن، تحت نام بعدی در راستای عمق نام میبریم. بعنوان مثالی دیگر از این وضعیت برخوردار شدن یک شی یا یک نماد و سمبل (مانند پرچم یک کشور) از یک ارزش معنوی یا معنایی خاص است که برای شخص ایجاد تعهد نسبت به معنای ضمنی و استلزامی آن میکند. در اینجا نیز این کیفیت ضمنی، خاطره حاصل از آن سمبل را ایجاد میکند.

ایجاد خاطره در انسان نیازمند برخی مشخصات خاص ذهنی و روانی است. هر چقدر درک ذهن از زمان به وضعیت اینجا و اکنون متمایل باشد خاطره حاصله کم شدت و یا بی اثر خواهد بود. در مقابل هر قدر زمان از وضعیت اینجا و اکنون دور شده و به طرف دیگر طیف متمایل باشد خاطره دیرپا و پرشدت است. وفاداری چیزی جز وضعیت ذهنی متعهد به خاطره نیست. به شرط آنکه خاطره ای شکل بگیرد. اگر ذهن انسان به هر دلیلی توانایی ساختن خاطره با آن مشخصاتی که توصیف شد، را نداشته باشد وفاداری موضوعیت ندارد. طیفی که از زمان خیامی شروع شده و به زمان آگوستینی ختم میشود را در نظر بگیرید. قرینه این طیف برحسب کارکردهای یونگی طیفی است که از S شروع شده و به N ختم میشود. تو گویی یک ذهن با N قوی محدودیت جغرافیایی و مکانی و نیز زمانی یا تاریخی بر نمی تابد. آموزگاران و مصلحین بزرگ که عهده دار امر هدایت و ارشاد هستند و بدین منظور نیازمند درک و بصیرت از کلیت وضع فعلی و آینده نگری هستند بایستی از N قوی برخوردار باشند. بویژه نگارنده معتقد است همگی پیامبران ادیان ابراهیمی صاحب ذهنی با کارکرد N قوی بوده اند. بواقع یک قرینه دین شناسانه برای طیف S-N وجود دارد که در یک طرف آن برخی از خدایان یونانی یا بابلی مانند دیونیزوس و بعل قرار دارد و در طرف دیگر خدایی که ادیان ابراهیمی بدان معتقد بودند. به عبارتی دیگر در یک طرف خدایان وابسته و محدود به مکان و مقهور اراده طبیعت و در طرف دیگر خدایان فارغ از مکان و وابسته به زمان قرار دارند که پا به پای تاریخ پیش رفته و پیام الهی آنها در تاریخ متجلی میشود.

برگردیم به موضوع وفاداری. با ملاحظه ارتباطات ذهنی وفاداری و جنبه دیگر آن بعنوان فضیلت، دو



جایگاه متمایز برای وفاداری قائل می شویم. در یک جایگاه ما با « ذهن وفادار » روبرو هستیم که به خلق خوی و منش وفادارانه منجر میشود و یا بروز این نوع رفتار را تقویت میکند. این ذهن بایستی دارای برخی شاخصه های روانی - شناختی باشد. حضور کد N در ذهن از ضروریات ذهن وفادار است. البته این بدین معنی نیست که ذهن وفادار متعهد بر بجای آوردن تمام تعهدات است یا ضرورتاً این تعهدات را برجای خواهد آورد. چرا که هزینه بجای آوردن تعهد نیز مطرح میشود. از طرف دیگر وفاداری بعنوان یک فضیلت قلمداد میشود و این همان جایگاهی است که اغلب نظریه پردازان در باب وفاداری بدان قائل شده اند. وفاداری قوه و استعدادی از شخصیت و روح انسان بحساب می آید که با تربیت در خانواده، آموزش در جامعه و یا تربیت نفس و خود سازی این توانایی حاصل میشود. ممکن است ذهن از محدودیتهای شناختی برای بروز فضیلت وفاداری برخوردار باشد ولی با پرورش اراده و میل، رفتار وفادارانه درونی شده و لذا این توانایی به منصف ظهور برسد. در مقایسه بین ایندو تعبیر از وفاداری باید گفت چنانچه تربیت میل و پرورش اراده و آگاهی در انسان صورت نگیرد، ذهن بیوفا ( به معنی شناختی کلمه) مستعد بیوفایی و بی تفاوتی به تعهدات در روابط خود با دیگران است.

## ۵- نوع شناسی اخلاق و اندیشه اخلاقی

یک واقعیت در مورد اخلاق و فضیلت‌های اخلاقی در یک جامعه جنبه دینامیکی آنست. بدین معنی که رفتارها و کردارهای متقابل افراد در میزان اخلاقی یا غیر اخلاقی عمل کردن آنها در موقعیتهای مختلف و یا در ایجاد رفتار های درازمدت تاثیر میگذارد. بویژه دیدگاه و رفتار اخلاقی افراد جامعه از نحوه عمل افرادی که مقامها و مسئولیتهایی را در آن جامعه به عهده دارند، تاثیر میبینند. بعلاوه نقد اخلاقی افراد از همدیگر و سنجش رفتارها و خلق و خویهای یکدیگر نیز تاثیر به سزایی در آگاهی اخلاقی جامعه و تصحیح بی اخلاقی ها و بیعدالیتهای جامعه میگذارد. اینکه افراد جامعه چه اندازه بی اخلاقی ها و رفتارهای ناپسند را بر نمی تابند خود فاکتور مهمی در کیفیت و فرهنگ اخلاقی جامعه است. مطالعات روی نوع شناسی افراد نشان میدهند که افراد از قابلیتهای فوقالذکر به طور یکسان برخوردار نیستند. برخی از شخصیتها از قابلیت نقد و سنجش اخلاقی و از درک و تمییز رفتار اخلاقی و غیر اخلاقی برخوردارند ولی برخی دیگر واجد این قابلیتها نیستند. این افراد استعداد بالایی در سنجش اخلاقی ندارند و به نقد دیگران بی توجهند. گرایش به تن دادن به آتوریه اخلاقی جامعه دارند و خود را با آن همسو میکنند. از استعداد بالایی در مطابقت خود با بی اخلاقیهای احتمالی جامعه برخوردارند. به طور کلی در فضای فرهنگی و اخلاقی جامعه شناورند و تابع جریانهای مسلط هستند. دسته اول با شاخصه یونگی NJ و دسته دوم با نوع SP متناظر هستند. ملاحظاتی که ذکر شدند اهمیت مطالعات شخصیت شناسی و خلق و خو شناسی را در حوزه اخلاق نشان میدهند. انتظار نمیروید بین نوع کارکردهای چهارگانه یونگی و بروز رفتارهای اخلاقی یا غیر اخلاقی بتوان رابطه علت و معلولی برقرار کرد. ولی کارکردهای مذکور در ایجاد زمینه برای برخی خلق و خویهای اخلاقی و یا تقویت و تضعیف آنها نقش دارند. کارکرد نوع L را مرور میکنیم. همانطور که اشاره شد اولویت این نوع کارکرد انسان را هدایت میکند به ارزش دادن در فکر و عمل به نظم و رابطه صحیح کنش ها و





واکنشها در دنیای پیرامون شخص. این کارکرد انسان را به رعایت اصل میانگین طلایی (golden mean) که مورد توجه و تامل در یونان باستان بوده وادار میکند و وی آنرا معیار و سنجش رفتار دیگران در جامعه قرار می دهد. این اصل به معنی پرهیز از افراط و تفریط و در جای مناسب خود قرار گرفتن است. مفهوم جای مناسب لزوماً معادل با حد متوسط نیست بلکه با شناخت جامعه، فرهنگ و عرف موجود در آن، معلوم میگردد در جای مناسب قرار گرفتن و در زمان مناسب عمل کردن به چه معنی است. از آنجائیکه میانگین طلایی را میتوان زیربنای فضیلت ها و امر اخلاقی به شمار آورد لذا کارکرد J را شاخصه خاص اخلاق و نقد و سنجش اخلاقی محسوب میکنیم. بی دلیل نیست که اصل میانگین طلایی هسته اخلاق ارسطویی را تشکیل میدهد. همانطور که قبلاً نیز اشاره کردیم کارکرد J در کنار T منجر به شکل گیری نظامی منطقی، سیستمیک و ارگانیک میگردد و در زمانی که در کنار کارکرد نوع F قرار میگیرد نظم مذکور متشکل از روابط و ارزشهای انسانی است. از طرف دیگر تحلیل اخلاقی نیازمند وسعت نظر و شناخت طیف وسیعی از روابط انسانها و نوع های گوناگون ممکن آنها است. نیل به این منظور عمدتاً از کارکرد دریافتی نوع N بر می آید. اکنون میتوان دو نوع ژنریک برای تفکر و تحلیل در حوزه اخلاق را شناسایی کرد. به تبع آن اندیشمندانی که در حوزه اخلاق کار کرده اند را میتوان بدو دسته کلی تقسیم کرد:

- دسته اول افرادی هستند که یک سیستم اخلاقی نظام مند بوجود آورده اند و بدین منظور از واژگان و ادبیات کم و بیش انتزاعی برای انتقال عقاید خودشان بهره برده اند. فیلسوفان اخلاق از قبیل کانت از این دسته اند. افراد این دسته منتقد وضع موجود از حیث اخلاقی هستند و تلاش کرده اند یک نظام فکری تاسیس کنند که هم وضع موجود را تبیین کند و هم معیارهای اخلاقی و نقطه عزیمت را تجویز نماید. ترکیب NTJ و یا NFJ شاخصه اصلی ذهنی این افراد است.
- دسته دوم افرادی هستند که بی عدالتی ها و رذیلت های اخلاقی و رنج ها و مصیبت های ناشی از آنها را به معرض نمایش میگذارند. لزوماً ادبیات یا واژگان خاصی را بدین منظور ابداع نمیکنند بلکه بیشتر از ژانرهای چون ادبیات، رمان و هنر استفاده میکنند. نسبت به اشتباهات و کج روی های انسانها تساهل بیشتری از خود نشان میدهند، اگرچه نقطه عزیمت آنها اخلاق است. این دسته با طبیعت انسانها سمپاتی بیشتری دارند و از ابزار، واژگان و ژانر تیز و برنده پرهیز میکنند. بعنوان مثال از این دسته میتوان چارلز دیکنز را نام برد. شاخصه یونگی این دسته دوم NF میباشد.

از آنجائیکه عمده ترین پیامبران ابراهیمی واضع اصول و موازین اخلاقی بوده و یا جهت هدایت اخلاقی امت خود همت گماشته اند، میتوان در این خصوص نیز به نوع شناسی اخلاقی توجه کرد. در این راستا حضرت عیسی (ع) با شاخصه NF و پیامبر مکرم اسلام (ص) و نیز حضرت موسی (ع) با شاخصه NJ مشخص می شوند.

## ۶- نتیجه گیری

نظریه های شخصیت و خلق و خو شناسی منتج از کارکردهای یونگی ذهن در بررسی کیفیت اخلاقی جامعه حائز اهمیت هستند. در مقیاس فردی این کارکردهای ذهنی زمینه را برای بروز و تقویت برخی از فضیلت های



اخلاقی هموار و مهیا می سازند. فضیلت‌های زمانمند مانند وفاداری، تعهد و ثبات قدم از این قبیلند. برخی از تیپ‌های شخصیتی دارای نقاط ضعف بالقوه در برخی از این وجوه اخلاقی هستند. این نقاط ضعف قابل شناسایی بوسیله مشاوره‌های روانشناختی و نیز قابل رفع به طور نسبی بوسیله آموزش‌های مناسب مخصوص این موارد هستند. بدلیل عدم شناخت از این آگاهی‌ها، تربیت خانوادگی و اجتماعی لزوماً به رفع این نقاط ضعف نمی‌انجامد. نگارنده معتقد است برخی از اختلافات عاطفی مابین طرفین درگیر یک رابطه عشقی و یا برخی مشکلات مابین دو همکار در محیط کار و یا دو همسر در زندگی زناشویی ناشی از عدم هماهنگی در نوع کارکردهای ذهنی این افراد می‌باشد. شناخت این مشخصات ذهنی و فکری که کاملاً در نحوه عمل و تصمیم‌گیری افراد نقش دارند، تا حد زیادی به رفع این اختلاف سلیقه‌ها و موانع بر سر راه درک رفتار متقابل، کمک می‌کند. با رفع این محدودیتهای شناختی ذهن و گسترش قابلیت‌های دریافتی و قضاوتی، از طریق مشاوره‌ها و یا گنجاندن آموزش‌های مناسب در نظام تربیتی جامعه و نیز ممارست به شکل تجربی و فعالیت‌های گروهی و اجتماعی، میتوان زمینه رشد و بستر بروز فضیلت‌های اخلاقی را در جامعه پدید آورد و آنها را تقویت کرد. تا بدینوسیله قدمی برداشته شود در جهت استقرار و دوام جامعه‌ای با شناخت و آگاهی بالای اخلاقی، با قدرت نقد و تصحیح‌کنندگی اخلاقی و نیز حد کمتری از بی‌اخلاقی‌ها و بی‌توجهی‌ها به رنج و مصیبت انسانها.



۷- مراجع

[1] Carl G. Jung, Psychological Types, Princeton, New Jersey, Princeton University Press (1971)

[2] Hans Reichenbach, The Direction of Time, University of California Press (1991)

[۳] آندره کنت- اسپونویل، رساله ای کوچک در باب فضیلت‌های بزرگ، ترجمه مرتضی کلانتریان، نشر آگه (۱۳۸۴)

[۴] آلن گالووی، ولفهارت پانن برگ: الهیات تاریخی، ترجمه مراد فرهادپور، نشر موسسه فرهنگی صراط (۱۳۷۶)

